

داستان یک روح

مری داوونینگ هان
رعنا باقریان کوشکقاضی

آغاز

پیرزن بالای تپه ایستاده است؛ در حاشیه‌ی جنگل و پنهان از خانه‌ی روستایی پایین تپه. دو مرد و یک زن از ماشینی پیاده می‌شوند که یک طرف آن علامت مشاوران املاک جک لینگو^۱ حک شده است. پیرزن در طول عمرش مشاور املاک‌های بسیاری دیده است. این یکی را نمی‌شناسد، اما پدرش جک لینگوی پیر را به یاد دارد و پدر پدرش، ادوارد^۲، و نفر پیش از او را و همین‌طور پیش‌تر و پیش‌تر از آن‌ها تا اولین لینگو که در این دره ساکن شد و کارش خرید و فروش خانه بود.

هر چند لینگوی جوان خبر ندارد، عمه‌جان دارد به او کمک می‌کند تا آن خانه را به زن و مرد بفروشد. این کار را با تنها روشی که بلد است انجام می‌دهد؛ مثل همیشه چیزهایی زیر لب زمزمه می‌کند، دست‌ها را این‌طرف و آن‌طرف تکان می‌دهد و با حرکت دادن دست‌هایش در هوا جادو می‌کند و پیام‌هایی می‌فرستد؛ پیام‌هایی که هوس خواستن چیزهایی را به دل آدم‌ها می‌اندازد که ارزش خواستن ندارد؛ چیزهای خطرناک، چیزهایی که از به دست آوردنشان پشیمان می‌شوند.

ممکن است بخواهید بدانید چرا عمه‌جان می‌خواهد این زن و مرد خانه را بخرند. راستش به آن‌ها اهمیت نمی‌دهد. آن‌ها نادان و احمق‌اند، اما چیزی دارند که پیرزن لازم دارد و می‌خواهد به دست بیاورد. تقریباً وقت تغییر است و آن‌ها به موقع آمده‌اند؛ درست همان‌طور که پیرزن پیش‌بینی کرده بود.

1- Jack Lingo

2- Edward